

هو العليم

چرا خداوند کفار را عقاب می کند؟

شرح دعای افتتاح - مجلس اول

بیانات

علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بالله من الشَّيطان الرَّجيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

إن شاء الله اگر خداوند علیّ اعلیٰ توفیق بدهد،

شبها در این ماه مبارک رمضان دعای افتتاح<sup>۱</sup> را معنا

می‌کنیم، و بعدش هم دعای أبو حمزه ثمالی<sup>۲</sup>؛ اما اگر

---

<sup>۱</sup> الإقبال بالأعمال الحسنة، سیّد بن طاووس، ج ۱، ص ۱۳۸:

«دعای افتتاح را محمد بن ابی‌قره با سند متصل خود از سکونی نقل کرده است که سکونی می‌گوید: «از احمد بن محمد بن عثمان خواستم تا دعاهایی را که عمویش محمد بن عثمان بن سعید عمری - که از نوّاب خاصّ حضرت بقیّة‌الله عجل الله تعالی فرجه الشریف است - در ماه رمضان می‌خواند، برای من بیاورد؛ پس او دفتری با جلد قرمز رنگ آورد و این دعا در ضمن ادعیّه آن دفتر بود.»

<sup>۲</sup> الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۵۷:

«أبو حمزة ثمالی روایت کرد که امام سجّاد علیه السّلام در ماه رمضان تمام شب را نماز می‌خواندند، و چون هنگام سحر می‌شد این دعا را قرائت می‌فرمودند.»

بخواهیم در معنا و تفسیر این دعا خیلی معطل بشویم و خیلی بحث کنیم، آنوقت خیلی طول می کشد و دیگر نمی رسیم از دعای افتتاح تجاوز کنیم، و لذا یک قدری ساده تر و یک قدری روان تر، و یک طول و تفسیر کمتری هم پیرامون معانی این اخبار ذکر می شود تا اینکه **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** زودتر بتوانیم یک معنی اجمالی از این دعا و از دعای ابو حمزه - که هر دو از آن دعاهاى خیلی عالی المضمون است - به دست بیاوریم.

## معنای حمد و ثناء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتِيحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ؛ «خدایا من افتتاح می کنم ثناء را به حمد تو.»

ثناء: یعنی تمجید کردن و تعریف کردن؛ حمد:

یعنی ستایش کردن و ستودن.

من می خواهم افتتاح کنم ثناء و تمجید و تعریف

را، شروع کنم تعریف کردن و تمجید کردن از

حکمت های تو، از آلاء تو، از اسماء تو، از صفات

تو، از نعمت هایی که به ما دادی، از نعمت ها و

پریشانی هایی که برداشتی، از دستگیری هایی را که

در هر بار از ما کردی؛ که همین ها در مضامین این

دعا خواهد آمد. و تعریف و تمجید کنم از پیغمبر تو،  
از معصومین، از ائمه؛ که در این دعا خواهد آمد.

**منوط بودن تعریف و تمجید از هر کسی به**

**حمد و ستایش خداوند**

اما افتتاح تمامی ثناء را من به حمد تو می‌کنم،  
اول تو را می‌ستایم. زیرا که اگر حمد تو نباشد تمام  
ثناهایی که من می‌خواهم بکنم، هدر است؛ چون از  
هر موجودی بخواهم تعریف کنم و هر کس را  
بخواهم تمجید کنم، آن ستودن منوط است به ستودن  
تو، حمد تو و ستایش تو. چون تو دارای جمالی و  
تمام خیرات و مبرّات و برکات از تو ناشی می‌شود،  
تمام جمال‌ها از جمال تو منشعب می‌شود، تمام  
کمال‌ها از کمال تو نازل می‌شود؛ بنابراین من هر  
ثنائی را بخواهم بکنم اگر منوط و مربوط به حمد تو  
نباشد، آن ثناء لغو و عبث است، و آن ثنائی جوهردار  
و آبدار است که به حمد تو متصل و مربوط باشد.

بنابراین من در این دعا اول به حمد و ثناء تو  
افتتاح می‌کنم دعا و ستایش‌هایی را که می‌خواهم  
بکنم، و مناجات‌ها و تعریف‌هایی را که می‌خواهم  
بکنم.

# نشئت گرفتن هر کار حق و استواری، از تسدید

## و عنایت پروردگار

وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنْكَ؛ «و تو کارهای راست و درست و یقینی و استوار را از روی من خود و کرم خود تسدید می کنی (یعنی کار را محکم می کنی).»

تسدید: یعنی تحکیم، یعنی استوار کردن؛ مُسَدِّدٌ:

یعنی استوار. این حمدی که من می خواهم بکنم کار صواب است، و چون تو هستی که از تو مدد بگیرم لذا تسدید می کنی این حمد مرا و هر کار صوابی را که می خواهم بکنم. صواب (با صاد): یعنی کارِ راست و استوار.

هر کار حق و استواری را تو تسدید و تحکیم می کنی، و تمام استوارها منوط به تسدید توست؛ یعنی هر قیامی در عالم و هر وجودی در عالم، ناشی از تسدید و عنایت توست، و وجود هم که حق است.

و تو کارهای راست را تسدید می کنی از روی من خودت؛ مَنْ: یعنی احسان و کرم، آن احسان و کرمی را که انسان می کند و در مقابل او پاداش نمی خواهد، می گویند: مَنْ.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ

**أَنْفُسِهِمْ**؛ «خدا منت گذاشت بر مؤمنین که در میان آنها رسولی را برانگیخت (یعنی بدون تقاضای اجر و مزد، رحمت خود را به واسطه فرستادن پیغمبر بر مردم نازل کرد.)»

پس مَنْ: یعنی رحمت، مَنْ در لغت به معنی رحمت و عَطِيَّة و احسان بدون مزد است.

پس هر کار صوابی را که می‌کنیم، هر کار راستی که در عالم است، تسدید و تحکیمش از ناحیه توست، بدون اینکه تو منتظر اجر و مزدی باشی. عالم رحمت را همین‌طور مجانی نازل می‌کند و تمام درستی‌ها و استواری‌ها را در عالم تسدید می‌کند.

**اختلاف محلّ نزول عفو و رحمت الهی با محلّ**

**کیفر و عقوبت او**

و أُيْقِنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ؛ «من یقین پیدا کردم که مسئله این‌طور است: تو أرحم الراحمین هستی و رحمت از همه رحمت‌کنندگان بیشتر است؛ اما در جای عفو و رحمت و آنجایی که جای عفو

---

۱۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۴.

باشد.»

و أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقْمَةِ؛ «و از همه سخت گیرها و کیفردهندگان، سخت گیرتری در جای عقوبت و نکبت و بدبختی و در آنجایی که باید عقوبت کنی و آن محلی که سزاوار عقوبت است.»

و أَعْظَمُ الْمُتَجَبَّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظْمَةِ؛ «در آنجایی که جای آقایی و بزرگی و عظمت است، تو از همه آنها بزرگ تری و در مقام جلال و عظمت نمایانی.»

خدا را دارد تعریف می کند و می گوید: خدایا تو

دارای این صفات هستی.

**خدا که أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ است چرا كَفَّار را**

**عقاب می کند؟**

یک مسئله است و آن مسئله اینکه خدا که أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ است، چرا كَفَّار را به جهنم می برد و چرا عقاب می کند؟ افرادی را که متمرّدند، افرادی که از روی جهالت گناهی از آنها سر می زند، اینها مستحقّ آمرزش اند؛ بنابراین خداوند أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اصلاً چرا جهنم را خلق کرده و چرا کیفر می دهد؟ سؤال است دیگر!

یک جواب توحیدی دارد که باشد در جای خودش؛ ولی یک جواب ساده این است که: انسان اگر بخواهد کارهای خدا را بسنجد و بفهمد و بر

کارهای خودش قیاس کند، چون راهی از خودش به خدا ندارد مگر صفات و غرائز خودش، می‌بیند در بعضی جاها، افرادی که با انسان تماس دارند کارهایی انجام می‌دهند که اینها مستحقّ عفو و رحمت‌اند و انسان از آنها می‌گذرد؛ تقصیری کرده، گناهی کرده و حقّ انسان را برده است، ولی می‌آید و پشیمان و نادم است و عذرخواهی می‌کند که آقا من مال شما را بردم حالا از من بگذر، یا پشت سر شما غیبت کردم از من بگذر، من تعدّی کردم از من بگذر! انسان هم که به وجدان خودش مراجعه می‌کند، می‌بیند اینجا جای گذشت است دیگر، چون حالا از این بنده خدا از روی جهالت و نفهمی یک عصیانی سر زده و یک کاری کرده، و حالا هم پشیمان است، اینجا انسان باید چه کار کند؟ باید بگذرد دیگر!

و این همه روایاتی که در مقام عفو و اغماض و گذشت وارد شده،<sup>۱</sup> برای اینجا است، که چقدر عفو و اغماض و گذشت ثواب دارد. این یک جا.

یک جا کسی به مال و به ناموس و به عرض یا

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۱۰۷، باب العفو.

امثال اینها تعدی کرده است، و ابدأً پشیمان هم نیست، و در همان مقام و حالی که داشته و آن گناه و آن کار را انجام داده، ایستادگی هم دارد، هیچ نفسش تنازل نکرده و شرمندگی و پشیمانی هم در او پیدا نشده و در مقابل انسان هم می ایستد، و در ته دلش می خواهد که شاید قدرتی پیدا کند و نظیر عملی که انجام داده دو چندان یا سه چندان انجام بدهد، و هم چنین قدرتش بالا برود و نظیر این کار را مدام تکرار کند، به خود انسان یا به دیگران.

انسان وقتی به ندای باطن خودش مراجعه می کند، می گوید: انسان باید این شخص را گوش مالی بدهد و صحیح نیست که او را یله و رها بگذارد، چون در کُمونِ نفس او یک نقطهٔ ظلمت و تاریکی و آتشی هست که او را دارد می سوزاند و تمام صفحهٔ ذهن او را تاریک کرده است؛ گوش مالی و عقاب، او را از آن سرکشی می آورد پایین، از آن جنایت می آورد پایین. و لذا انسان اینجا باید قصاص کند؛ اگر سیلی به انسان زدند و آن کسی که سیلی زد از روی تجرّی سیلی می زند و پشیمان هم نیست،

باید یک سیلی بخورد! برو برگرد ندارد! اگر انسان به او سیلی نزند، دلیل بر ضعف و شکست انسان است؛ و لذا در قرآن مجید داریم:

## حکمت قصاص در اسلام

**﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾**<sup>۱</sup> «از برای شما ای صاحبان خرد، در قصاص حیات است.»

یعنی جامعه‌ای که در آن به واسطه جنایاتی که می‌شود قصاص و تلافی کنند، اینها حیات خودشان را خریده‌اند. اما اگر بنا بشود هر جنایتی بشود، نتوانند قصاص کنند، خب آن جانیان بر جنایت خود می‌افزایند؛ چون انسان نفسش سرکش است، خیلی نفس انسان سرکش است و به جایی منتهی نمی‌شود که سرفرود بیاورد! و لذا عقوبت در این مقام، حیات و زندگی است. جامعه‌ای که در آن قصاص شود آن جامعه زنده است، و جامعه‌ای که قصاص نشود آن جامعه مرده است، حق تمام ضعفا و بیچاره‌ها می‌رود و یله و رها می‌شود، و هیچ کس به هیچ کس نمی‌رسد.

---

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹.

اما اگر قصاص و تلافی شد، هر کس در جامعه بداند که يك سيلی بزند، يك سيلی می خورد؛ گوش کسی را ببرد، آن مجنی علیه حق دارد گوش جانی را ببرد؛ چشم کسی را در بیاورد، او می تواند چشمش را در بیاورد و این قاعده کلی است؛ این جامعه به حال تعادل درمی آید.

بنابراین همان طوری که انسان در سیر و وجدان خود می یابد که بعضی جاها باید عفو کند و بعضی جاها باید علاوه بر عفو، احسان هم بکند؛ مثلاً شخصی از روی خطا لگدی به انسان زده یا آبی به روی انسان ریخته است، حالا بگویند: «آقا معذرت می خواهم!» انسان او را فحش هم بدهد؟! باید بگویند: آقا برو به سلامت! کار خطایی کردی! اما اگر کسی از روی تجرّی و جرئت می خواهد با شخصیت انسان بازی کند و ایستادگی کند، انسان در سویدای دل نمی تواند به خود اجازه بدهد که او هر کاری می خواهد بکند، بکند، باید جلوگیری کند.

لذا می بینیم بهترین شرایع در دنیا، شریعت اسلام است، و شریعت اسلام بر اساس منطق و حکمت و

علم است، قرآن مجید در بیش از چهارصد آیه دعوت به علم می‌کند؛<sup>۱</sup> ولی در جامعه‌ها برای اینکه مردم راحت زندگی کنند، هم باید تبلیغات دینی داشته باشند و هم باید قصاص و حدود و دیات به جای خودش باشد.

دزد را باید حد بزنند، زناکار را باید حد بزنند، رشوه‌خوار را باید محاکمه کنند. شخص بالا باشد، پایین باشد، وزیر باشد، گدا باشد، تفاوت نمی‌کند و در محکمه قاضی اسلام علی السویه است؛ اگر یک نفر اعیانی به شخص فقیر تعدی کند، آن شخص فقیر پیش قاضی می‌آید و شکایت می‌کند، و قاضی آن شخص ثروتمند را حاضر می‌کند و طبق قانون او را مؤاخذه می‌کند و حق فقیر را می‌گیرد و به او می‌دهد.

هیچ تفاوتی هم بین عالی و دانی، عالم و جاهل، فقیر و غنی، سیاه و سفید، زن و مرد و این حرف‌ها نیست!

اگر فرض کنید که یک مجتهدی مال کسی را برد، یا اینکه به آبروی کسی تعدی بکند، آن شخص می‌آید پیش قاضی اسلام و می‌گوید که: من چه کار

---

<sup>۱</sup> مطلع انوار، ج ۴، ص ۱۶۱ - ۱۶۷؛ و هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به سالک آگاه.

کنم؟ حالا آن مجتهد پیش خودش و پیش خدا دارای مقام و اعتبار است، همه به جای خودش محفوظ، اما در اینجا با این شخص علی السّویّه است و قاضی او را حاضر می‌کند و محاکمه می‌کند؛ این قضاوت اسلام است. حالا انسان پیش خودش و بین خدا رابطه دارد، مبارکش باشد، ولیکن این رابطه به انسان اجازه نمی‌دهد که حقّ کسی را از بین ببرد.

## رفتار کریمانه امام سجّاد علیه السّلام در مرگ

### فرزندشان

غلام حضرت سجّاد علیه السّلام موقع غذا رفت سینی غذا را از مطبخ برای میهمان‌ها بیاورد، در راه دستش لرزید و سینی افتاد زمین و خورد بر سر پسر علی بن الحسین که بچه‌ای کوچک بود و آن بچه آنّا از دنیا رفت. غلام خیلی متوحّش شد و سروصدا کرد، علی بن الحسین متوجّه شد و از اطاق آمد بیرون و دید که هم‌چنین قضیه‌ای اتفاق افتاده است؛ رو به غلام کرد و گفت:

«تو را در راه خدا آزاد کردم، برو!»

غلام رفت، حضرت هم آمدند و میهمان‌ها متوجّه

شدند و آمدند و بچه را برداشتند و غسل دادند و کفن کردند و بردند برای به خاک سپردن.

غلام بعد از چند روز دیگر آمد خدمت حضرت و گفت: «ای آقای من، ای سید من، ای مولای من! من کار بدی کردم، جنایتی کردم، می دانم و معترفم. حالا که شما از من خیلی بدتان آمده و نمی خواهید مرا ببینید، و مرا آزاد کردید، اَقْلًا مرا به کسی بفروشید تا از قیمت من چیزی عاید شما بشود. چرا من را آزاد کردید؟» حضرت فرمودند:

ای غلام! به آن خدایی که مرا خلق کرده است! من تو را آزاد نکردم از نقطه نظر اینکه از این عملی که از روی خطا از تو سر زده، دلم چرکین شده باشد؛ تو را آزاد کردم برای اینکه می دانستم تا هنگامی که در این خانه باشی، هر وقت چشمت به من بیفتد، حال ندامت و شرمندگی در تو پیدا می شود، من خواستم این حال برایت پیدا نشود، و لذا برای این جهت آزادت کردم.<sup>۱</sup>

این یکی از روش ائمه است. ببینید این غلام، بچه امام را کشته است، اما از روی خطا بوده است، حضرت می گویند: برو آزادت کردم! یعنی در مقابل

---

<sup>۱</sup> کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۸۱، با قدری اختلاف.

این عملی هم که انجام دادی من نمی‌خواهم یک حال شرمندگی و انکسار در صورت تو ببینم، تو خطا کردی.

**کیفیت برخورد و یا مقابله پیامبر اکرم با**

**خطاکاران و یا معاندین و کفار**

اما یک شخصی هست که او خطا نمی‌کند، از روی عمد این کار را می‌کند، از روی عمد آدم می‌کشد، از روی عمد زنا می‌کند و به ناموس مردم تعدی می‌کند، و پافشاری می‌کند و شب‌نشینی هم می‌کند و دیگران را هم جمع می‌کند و دعوت می‌کند که این کار را بکنید، مال مردم را ببرید، ناموس مردم را ببرید، اصلاً باید این کارها بشود! پیغمبر می‌آید و دعوتش می‌کند: آقا جان دست از این کار بردار، خلاف است! گوش نمی‌کند. بیا اسلام بیاور، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾! گوش نمی‌کند. نصیحت می‌کند؛ گوش نمی‌کند.

---

۱۱ سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۴۹: «حقاً خداوند شما را به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‌کند.»

می رود منزلش و نصیحت می کند؛ گوش نمی کند. و علاوه بر اینکه گوش نمی کند، مدّعی بر خود پیغمبر می شود که اصلاً تو که هستی که آمدی و برای ما هم چنین دستوراتی آوردی؟! تو بیا مثل ما بشو! تو بیا در جرگه ما! ما چه قسمی این قبایل را می چابیم، زن ها را می کشیم، بچه ها را سر نیزه می کنیم، مردها را سر می بریم و اموالشان را غارت می کنیم؛ تو هم بیا پیش ما، ما تو را رئیس خود قرار می دهیم، همه هم زیر پرچم و نگینت، هرچه می گیریم قسمت می کنیم، نصفش مال تو و نصفش مال همه ما. دست از این حرف های بردار! مرد خوب و درستی هستی، استوار هستی؛ اما عیبت این است که از این حرف ها می زنی. دست از این حرف های بردار، ما تمام ثروت های خود را برای تو جمع می کنیم، بهترین دخترهای زیبای دنیا را برای تو می آوریم، همه هم در تحت فرمان تو؛ اما از این حرف های دست بردار!

پیغمبر فرمود:

به خدا قسم، اگر در دست راست من خورشید و در دست چپ من ماه را بگذارید؛ قولا لا إله إلا

اللَّهُ، تَفْلِحُوا، غير از این راهی نیست.<sup>۱</sup>

معارضه می‌کند، سنگ می‌زنند و پای پیغمبر را می‌شکنند؛ پیغمبر می‌گوید: اینها مهم نیست، معارضه شخصی است به شخص من. پیغمبر را از مکه بیرون می‌کنند، شکمبه بر سر پیغمبر می‌ریزند! همین عمرو عاص وزیر معاویه، یک وقت مشیمه شتر را آورد و روی سر پیغمبر گذاشت. مشیمه می‌داند چیست؟ یعنی رحم و بچه‌دان؛ که وقتی از شتر بیرون می‌آورند، پر از کثافت و خون و اینها است. پیغمبر در خانه خدا مشغول سجده بودند که در حال سجده [مشیمه را] آورد و روی سر پیغمبر

---

<sup>۱</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۸:

«فَقَالَ: "لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي، مَا أَرَدْتُهُ؛ وَلَكِنْ يُعْطُونِي كَلِمَةً يَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَتَدِينُ لَهُمْ بِهَا الْعَجَمُ وَيَكُونُونَ مُلُوكًا فِي الْجَنَّةِ."»

فَقَالَ لَهُمْ أَبُو طَالِبٍ ذَلِكَ، فَقَالُوا: نَعَمْ، وَعَشْرُ كَلِمَاتٍ! فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ."»

گذاشت<sup>۱</sup>. پیغمبر همهٔ اینها را به خدا می سپارد، بلکه اصلاً به حساب نمی آورد؛ ولی این اصلاً یک حساب شخصی نیست، این یک جنایت است از روی بغض. پیغمبر را از مکه بیرون کردند، رفت به طائف؛ برگشت، از مکه بیرون کردند، آمد مدینه؛ حالا لشگر می کشند بیایند به مدینه و تمام مسلمانانها و پیغمبر را اصلاً نابود کنند! خب اینجا انسان به وجدان خود حقّ دفاع هم نمی دهد؟ اگر انسان به وجدان خودش حقّ دفاع ندهد، انسان نیست! دیگر انسان با جماد چه فرقی می کند؟! لذا جنگ‌هایی که پیغمبر اکرم دارند در درجهٔ اوّل فقط جنبهٔ دفاعی بوده است. دفاع از ناموس و از شخصیت، از فرائض انسان است و متعدّی را باید سرکوب کرد، غیر از این چاره نیست؛ و لذا در قرآن مجید داریم:

**﴿وَكَايِنٍ مِّن نَّبِيٍّ قُتِلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرًا﴾**؛<sup>۳</sup> «چه

بسیاری از پیغمبران که در رکاب آن پیغمبر،

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۲۹؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۸۲؛ امام شناسی، ج ۴، ص ۱۴۴.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون مصائب وارده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۸؛ نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۸.

<sup>۳</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۶.

جماعت بسیاری از اصحاب [تربیت شده عاشق

و مشتاق] جنگ می کردند.»

## لزوم وجود دو جنبه رحمت و غضب در

### زندگی فردی و اجتماعی

همه پیغمبران در جنگ با شمشیر بودند، چون

شمشیر داشتن باعث حیات انسان است؛ در عین حال،

خداوند أرحم الراحمین هم هست. ما در زندگانی فردی

و اجتماعی می گوئیم هم باید رحمت باشد و هم باید

غضب باشد، و عالم بر این دو اساس است.

رحمت اقتضا می کند که انسان در یک زمینه به

بچه شکلات بدهد، و همان رحمت اقتضا می کند که

در یک وقت انسان بچه را گوش مالی بدهد. اگر

آنجایی که انسان باید بچه را گوش مالی بدهد، ولی

ندهد، بر این بچه جنایت کرده است! این بچه لوس

و نر می شود، چهار روز می گذرد و به سن پانزده

سال می رسد و کارهای ناشایست انجام می دهد. داد

و بیداد پدر و مادر می رود بالا، و این مسکین

نمی فهمد که تمام این بلاها را خودش بر سر خودش

آورده است.

اگر بچه در سنّ دوسالگی و سه‌سالگی کار زشتی  
خواست انجام دهد، باید انسان به او بگوید: آقا این  
کار خوب نیست، نکن! نمی‌کند؛ اما اگر خواست  
بکند، یک قدری محکم‌تر؛ اگر مرتبه سوّم خواست  
بکند، انسان لاله گوشش را یک خُرده می‌مالد - نه  
دو تا سیلی و دو تا لگد ها! - ، این بچه دیگر  
نمی‌کند. اما این پدر برای اینکه این کار را نکرده  
است - چون بچه‌اش است - تمام راه جنایات را برای  
او باز کرده است.

پس آن پدری که به بچه گوش مالی می‌دهد،  
دشمن بچه نیست، نهایت درجه رحمت را به بچه  
دارد؛ و در اثر این رحمت، حاضر شده بچه را که نور  
چشم اوست گوش مالی بدهد، و در حال گوش مالی  
خودش هم بیش از بچه ناراحت است، ولی چاره  
نیست، این کار را باید برای سعادت بچه بکند. این را  
می‌گویند: رحمت.

پس رحمت دائماً شیرینی و شکلات دادن  
نیست؛ رحمت گوش مالی دادن است، رحمت به  
مدرسه فرستادن است، رحمت بالای سر بچه  
ایستادن است که: خط را این‌طور بنویس! قرآن را

این طور بخوان! این طور صحبت کن! نمازت را  
این طور بخوان! قبل از آفتاب برخیز! بچه را بلند کند  
که نماز بخواند. انسان بر بچه رحمت نکرده است  
اگر بگذارد او بخوابد، و بگوید: بچه ام پنج سالش  
است، شش سالش است، ده سالش است، حالا که  
نماز بر او واجب نیست!

**امام رضا علیه السلام: «سبحان الله! فرزندت**

**هشت سالش است و نماز نمی خواند!»**

حضرت فرمود: «وای بر تو! بچه ات هشت  
سالش است و نماز نمی خواند!»<sup>۱</sup> بچه به سنّ شانزده  
سال می رسد، نماز نمی خواند؛ چرا؟ برای اینکه در  
هشت سال نماز نخوانده؛ اما اگر پدر بچه را برای  
نماز خواندن بیدار کرد، بچه نماز خوان می شود و در  
سنّ بلوغ خود به خود نماز می خواند و نمی تواند نماز  
را ترک کند، چون آشنا شده است. بنابراین

---

<sup>۱</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۰:

«وَرُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ قَارِنٍ، أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَوْ  
سُئِلَ وَأَنَا أَسْمَعُ - عَنِ الرَّجُلِ يَخْتِنُ وَلَدَهُ، وَهُوَ لَا يُصَلِّي الْيَوْمَ وَالْيَوْمِينَ، فَقَالَ:  
"وَكَمْ أَتَى عَلَى الْغُلَامِ؟" فَقَالَ: ثَمَانِي سِنِينَ. فَقَالَ: "سَبْحَانَ اللَّهِ! يَتْرُكُ الصَّلَاةَ!"  
قَالَ: قُلْتُ: يُصِيبُهُ الْوَجَعُ! قَالَ: "يُصَلِّي عَلَى نَحْوِ مَا يَقْدِرُ!"

گوش مالی دادن بچه رحمت است.

رحمت دو صورت دارد: محبت کردن و

گوش مالی دادن

رحمت دو صورت و دو شکل دارد: یک شکلش

شکلات دادن است، یک شکلش گوش مالی دادن

است. بچه که مریض می شود، رحمت به او چیست؟

اینکه انسان در دولا بچه<sup>۱</sup> را ببندد تا بچه شیرینی

نخورد، میوه نخورد، غذاهای معمول و متعارف را

نخورد! یک شیری برای او داغ می کند یا یک

آبگوشت ساده بی نمکی، سابقاً یک کاسه فلوس<sup>۲</sup>

درست می کردند. اینها رحمت بچه است یا نه؟

حالا بچه ای با خود می تواند بگوید که: عجب

پدر جبار یا مادر ظالمی دارم! افتاده به جان من و

کاسه فلوس به من می خوراند؟! اگر ندهد، بچه

می میرد. امروز هم که بچه مریض می شود، می بردش

بیمارستان، دکتر می گوید: فوراً باید آپاندیسش را

---

<sup>۱</sup> کمد های کوچکی که در گذشته در مکان های مختلف خانه برای قرار دادن اشیاء مورد نیاز قرار می دادند. (محقق)

<sup>۲</sup> فلوس یا خرنوب هندی: نوعی گیاه است که از آن در مصارف دارویی استفاده می شود. (محقق)

عمل کنی، چاره نیست، و الاً می‌ترکد و بچه را می‌کشد! بچه را می‌اندازند زیر دست دکتر و فوراً عملش می‌کنند. بچه می‌تواند بگوید: چرا زجرم می‌دهند و این کار را می‌کنند؟ این رحمت است دیگر! اگر پدر یا مادر در اجرای این امر نسبت به بچه خود خودداری کنند، اینها جنایت نکرده‌اند؟!

پس رحمت دو صورت دارد: ۱. غذا دادن، تربیت کردن، محبت کردن و لبخند زدن؛ ۲. گوش مالی دادن، پس‌گردنی زدن، کاسهٔ فلوس دادن، عمل جراحی کردن و مادهٔ فساد را بیرون آوردن است. عالم قرب نیز بر این اساس است.

اگر کسی در بدنش سیاه‌زخم پیدا شد فوراً باید پیش دکتر ببرند و آن سیاه‌زخم را بکنند. اگر چند ساعت بگذرد، آن سیاه‌زخم تمام بدن را می‌گیرد و بیست و چهار ساعته انسان را می‌کشد. حالا انسان نباید بگوید: آقا چرا انگشتم را می‌برند؟ این انگشت، سیاه‌زخم گرفته و باید بُرید و دور انداخت؛ اگر نبرید، تمام بدن را می‌گیرد و می‌کشد و هلاک می‌کند.

سریان رحمت واسعة پروردگار در بخشش

خطاکاران و عقاب معاندین

مردم گناه و جنایت می‌کنند، حالا گناهانی که می‌کنند چند قسم است:

یکی از روی جهالت و نفهمی است، که غالباً گناهانی که روی غریزه جنسی و روابط جنسی است از روی این جهالت است! یا مال کسی را می‌برد از روی جهالت و نفهمی، بعد هم پشیمان می‌شود و اگر داشته باشد می‌دهد یا عذرخواهی می‌کند. همین عذرخواهی علامت توبه است و خدا می‌آمرزد. اگر بنا است که خدا نیامرزد، چه کسی به بهشت می‌رود؟ کیست که گناه نکرده باشد؟

خدا می‌گوید: ببخش! چشمش را روی هم می‌گذارد، در بهشت باز است، ببرید! ببرید! شب تا صبح ملائکه ندا می‌کنند: بیایید توبه کنید!

انسان می‌گوید: آخر من گناه کردم!  
چشمش را روی هم می‌گذارد، بابا برو گناه نکردی!

-: من گناه کردم!

-: من می‌گویم: نکردی، برو دیگر!

او در بهشت را باز می کند و هُل می دهد؛ ما می گوئیم: نمی خواهیم برویم!

رحمت خدا این قدر واسع است که وقتی آدم برای مردم می خواند، مردم قبول نمی کنند!  
خدا می گوید: «در ماه رمضان هر کس توبه کند، خدا توبه اش را قبول می کند.» برمی گردد.

خدا می گوید: «هر کس عصر روز نهم به عرفات حاضر بشود مانند کسی است که از مادر متولد شده است؛ ملائکه می آیند به او خطاب می کنند: ای مرد! عملت را از سر بگیر! گناهانت همه آمرزیده شد.»  
چه کسی قبول می کند؟! می گوید: خدایا واقعاً من آمرزیده شدم؟!  
\_\_\_\_\_

<sup>۱</sup> تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰:

«عن أبي بصير، عن أبي عبد الله، قال: "إنَّ العبدَ المؤمنَ حينَ يَخْرُجُ من بيته حاجًّا، لا يخطو خطوةً و لا يخطو به راحلته إلَّا كتب الله له بها حسنةٌ و محاببةٌ عنه سيئةٌ و رَفَع له بها درجةً، فإذا وقفَ بعرفاتٍ فلو كانت له ذنوبٌ عددَ الثرى، رجَع كما وكَدته أمُّه، فقال له: استأنفِ العملَ!»

يقولُ اللهُ: ﴿فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمِي ۖ فَلَا

إِثْمَ عَلَيَّ ۖ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا ۖ إِثْمَ عَلَيَّ ۖ

لِمَنْ اتَّقَى ۖ ﴿\*﴾

\* سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳.

شب جمعه تا صبح درهای آسمان باز است، ملائکه می آیند و مدام مردم را دسته دسته به بهشت دعوت می کنند. شب تا صبح می رود و دعای کامل هم می خواند و گریه هم می کند، وقتی به او می گویند: تو آمرزیده شدی، می گوید: من آمرزیده شدم؟! نه، آدم باور نمی کند. او باور نمی کند چون رحمت خدا را ندیده ها! نگاه به دل خودش می کند و دل خودش قسی است، و لذا می گوید: چطور می شود خدا مرا به بهشت ببرد؟! بابا او دارد می برد، همه اینها را خدا می آمرزد.

## سوزاندن گناه کاران در آتش جهنم برای تزکیه

### نمودن آنان

اما یک کسی پافشاری می کند، جدیت می کند، در جنایت ایستادگی دارد و دست هم برنمی دارد؛ حالا خدا این را گوش مالی ندهد و تربیت و ادبش

<sup>۱</sup> تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۰۴:

«عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إنَّ الرّبَّ تبارک و تعالیٰ یَنزِلُ أمرُهُ كلَّ لیلَةٍ جُمُعَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْیَا من أوَّلِ اللَّیْلِ، و فی كلِّ لیلَةٍ فی الثُّلُثِ الْأَخیرِ و أَمَامَهُ مَلَكٌ یُنَادِی: "هل من تائب یتابُ علیه؟ هل من مستغفر فیُغفرَ له؟ هل من سائل فیُعطى سؤلُهُ؟ اللهمَّ أعْطِ لکلِّ مُنْفِقٍ خَلْفًا و لکلِّ مُمْسِكٍ تَلَفًا!" إلى أن یَطْلُعَ الفجرُ، فإذا طَلَعَ الفجرُ عاد أمرُ الرّبِّ إلى عرشِهِ، فیتقسّمُ الأرزاقُ بَینَ العباد.»

نکند؟! جهنم، ادب است و سوختن در آتش جهنم، تزکیه است؛ پس در آن موضع اگر خدا رحمت کند و عفو کند، غلط است!

ترحم بر پلنگ تیزدندان \*\*\* ستم کاری بود بر

گوسفندان<sup>۱</sup>

گرگ آمده در گله و دارد همه را خفه می‌کند، انسان بیاید علاوه بر اینکه گوسفندان را در دهان او گذاشته، مقداری از آن نان و گوشتی هم که توی خورجین خودش است، تعارف به گرگ بکند؛ غلط است دیگر!

خُب! خدایا من یقین دارم که تو أرحم الراحمین هستی؛ اما در موضع عفو و رحمت. «و أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقْمَةِ» در آنجایی که باید تلافی کنی. مگر کسی از دست تو می‌تواند فرار کند؟ کسی که با تو دشمنی کرده، ایستادگی کرده، جنایت کرده، کسی که در برابر عظمت و کبریائی تو ایستادگی کرده و در مقابل تو ایستاده است؛ و تو گفتی: من! و او هم گفت: من! مگر کسی می‌تواند فرار کند؟

---

<sup>۱</sup> گلستان، باب ۸، ص ۲۳۴.

خدا سهل الحساب است، برای که؟

آقا، جناب عالی، بنده خدا، سهل الحساب هستید برای کسی که با شما سهل الحساب باشد. می گوید: آقا جان این بار را بیاور منزل ما و کمی کمک کن! او بار را می آورد و خنده می کند، بار را زمین می گذارد و از بار چیزی نمی دزدد و وقتی هم در منزل شما گذاشت، بچه شما را سیلی نمی زند و وقتی در می زند، یک در بیشتر نمی زند و شما را از خواب بیدار و خسته نمی کند؛ شما مزد او را می دهی، زیاد هم می دهی، ناهارش را هم می دهی، انعامش هم می کنی.

اما یک حمّال که بار را منزل می آورد، تق تق، تق تق، همسایه ها را بیدار می کند، تا در را به رویش باز می کنی فحش می دهد که چرا دیر باز کردی؟ یا بچه که می رود پشت در، دو تا سیلی هم به بچه می زند! بدون اجازه وارد دهلیز منزل هم می شود؛ بعد که به او می گویی: ای مرد کجا می آیی؟! دو تا فحش هم به تو می دهد! شما این را چه کار می کنی؟ تمام درهای سالن و منزلت را باز می کنی و می گویی: آقا بفرما آن بالا؟! اگر این کار را بکنید، شایسته

نیست؛ این باید ادب بشود! اصلاً اساس زندگی بر این است!

## معنای جمال و جلال الهی

«و أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ»، خدا دارای دو صفت جمال و جلال است: جمال یعنی: بیا! جلال یعنی: برو! دورباش می‌زند. هر کسی که سنخیت دارد بیاید در حرم؛ هر کسی که سنخیت ندارد، آن تابش شعاع جمال، او را می‌زند و می‌گوید: در جای خود بگیر بایست، حقّ ورود نداری! این معنی‌اش عذاب است، لعنت است، دورباش است. اگر این‌طور نباشد، همه می‌خواهند در حرم فنا و حرم ذات خدا بروند. آنجایی که امیرالمؤمنین علیه السّلام و سلمان رفته‌اند، ابوسفیان هم می‌خواهد برود دیگر. خدا بیاید در را باز کند و بگوید: بیاید در ذات من، تمام شما افرادی که آلوده هستید به هزار جنایت و کثافت، همه بیاید اینجا! آقا اصلاً نمی‌شود!

در کندوی زنبور عسل اگر یک زنبور روی گل بد بو نشسته باشد، آن پاسبان‌ها دو قطعه‌اش می‌کنند و می‌گویند: این می‌آید تمام کندو را فاسد می‌کند. و این صلاح کار است، یعنی اصل نظام کندو بر این است که زنبورهایی که از گل خوب خوردند وارد

بشوند؛ نه از گل بد.

پس بنابراین خدا که دارای جمال و جلال است، این غضب و این رحمتی که الآن ما در عالم مشاهده می‌کنیم، تازه از جمال و جلال اوست که تراوش کرده، این غرائزی را هم که در خود می‌بینیم از آنجا است.<sup>۱</sup>

پس خدا خیلی رحیم است! این قدر رحیم است، رحیم است، رحیم است تا اینکه آدم باور نمی‌کند که این قدر رحیم باشد! آخر می‌گوید: آمرزیدم؛ آن وقت می‌گوید: نه، بابا بیا برو در بهشت! می‌گوید: من بروم در بهشت؟! ملائکه را هم می‌آورد؛ باور نمی‌کند. پیغمبران را می‌آورد، قسم می‌دهند؛ باور نمی‌کند. این قدر رحیم است، در آنجایی که جای رحمت و جای عفو است.

وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ؛

«نکال (یعنی بدبختی و تاریکی و شکنجه) و نِقْمَت و عقوبت در آنجا خیلی شدید است، خیلی شدید، خیلی شدید!»

کسی با شما در معامله سهل است، شما هم با او سهل هستید؛ کسی با شما در معامله سخت است،

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون تبیین و تقریر زیبای حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - از صفات جمال و جلال حضرت حق، رجوع شود به تفسیر آیه نور، ص ۲۴۹.

شما هم با او سخت هستید. اصلاً می‌خواهد کلاه سر شما بگذارد، شما هم خیلی مواظب هستید کلاه سرتان نگذارد؛ اما کسی که نمی‌خواهد کلاه سر شما بگذارد و مال شما را ببرد، سهل است، شما هم می‌گویید: آقا بگذار ۱۰ تومان اضافه ببرد. خدا هم همین‌طور است ها! کسی که با خدا با دقت باشد، خدا هم با او با دقت کار می‌کند؛ کسی که با خدا سهل باشد، خدا هم سهل می‌گیرد، آسان، خیلی آسان!

وَأَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظْمَةِ؛

«خدا از همه متجبرین (یعنی جبارها، آقاها، سلطان‌ها، دارای عزت‌ها و شرف‌ها) شریف‌تر و عزیزتر است در آنجایی که کسی مقابل او اظهار آقایی می‌کند؛ آقا است و به او راه نمی‌دهد.»

اما کسی که اظهار مسکنت می‌کند و می‌گوید: تو اولی هستی و سلطانی و تمام موجودات به دست تو هستند و من فقط بنده فانی هستم! می‌گوید: بنده

۱ الکافی، ج ۲، ص ۷۲:

«عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: "أحسن الظن بالله، فإن الله عز وجل يقول: أنا عند ظن عبدي المؤمن بي، إن خيراً فخييراً وإن شراً فشرّاً."»

فانی هستی؟ می گوید: بله! می گوید: بیا! من أعظم  
 المتجبرین هستم در جای کبریا و عظمت، نه در  
 جای فقر و مسکنت؛ بیا در حرم من! تماماً برای تو  
 زینت شده است، تمام این حور و غلمان را من برای  
 تو خلق کردم، **(جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)** <sup>۱</sup> همه  
 مال توست، اینها همه مال توست، من که  
 نمی خواهم، این عالم وجود را من فقط برای تو  
 آفریدم، نه برای خودم، خودم که از مظاهر خودم  
 غنی هستم، این برای توست. <sup>۲</sup>

### داستان رومیان و چینیان نقاش در مثنوی

می گویند: یک وقتی رومی ها و چینی ها خواستند  
 در صنعت نقاشی مسابقه بدهند، چینی ها خیلی در  
 صنعت نقاشی استاد بودند و نقاشخانه چین و  
 نقاشی های چینی در چند هزار سال پیش معروف و  
 مشهور بود، رومی ها هم خُب در صنعت نقاشی

<sup>۱</sup> سوره محمد (۴۷) آیه ۱۲. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۴:

«در بهشت های برین که درختان آنها از کثرت درخت سر به هم آورده است،  
 و در زیر آن درختان نهلهایی جاری است.»

<sup>۲</sup> مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۲۸۳؛ الجواهر  
 السنیة فی الأحادیث القدسیة، ص ۷۱۰:

«وأنه قد جاء فی الأحادیث القدسیة: أن الله جلّ جلاله یقول: "عبدی! خلقت  
 الأشياء لأجلک و خلقتک لأجلی، وهبتک الدنیا بالإحسان و الآخرة  
 بالإیمان."»

خیلی معروف و مشهور بودند. صنعت گران چینی و رومی آمدند و در محلی یک دیوار را اختصاص به چینی‌ها دادند، و این طرف هم دیوار مقابلش را اختصاص به رومی‌ها دادند. گفتند: هر صنعتی می‌خواهید روی این دیوار بکنید و هر نقشی می‌خواهید بزنید! یک پرده‌ای هم کشیدند وسط که اینها از کارهای آنها و آنها از کارهای اینها خبر نداشته باشند، تا مدت چهل روز، پنجاه روز، دو ماه یا هر چه ... تا نقاشی‌شان تمام بشود، بعد پرده را بردارند، و بعد سلطان مملکت بیاید و بزرگان قضاوت کنند که صنعت رومی‌ها بهتر بوده است یا صنعت چینی‌ها؟

پرده را هم در این وسط زدند و صنعت گران چینی این طرف و رومی آن طرف مشغول نقاشی شدند. الآن بعضی نقاشی‌های آن زمان و آثارش هست‌ها! واقعاً عجیب نقاشی‌هایی بوده است!

چینی‌ها مشغول شدند به انواع و اقسام مناظر و درخت‌ها و مناظر طلوع خورشید و غروب خورشید و نهرها و درخت‌ها و کوه‌ها و پرندگان و هر نقشِ عالی دیگری که در نظرشان بود از آن زمان، به نحو

احسن و اتمّ در آن مدّت روی دیوار کشیدند، با بهترین رنگ آمیزی.

رومی‌ها در تمام این مدّت، یک نقشه هم نکشیدند، شروع کردند دیوار را صیقل دادن، هی صیقل دادند، دادند، دادند، دادند تا این دیوار شد مثل آینه.

صیقل که می‌دانید چیست؟ این آهن را صیقل می‌دهند یعنی: آهن را سوهان می‌کنند، بعد یک سوهان نرم می‌کشند رویش، بعد روی آن را یک سوهان نرم‌تر که می‌گویند سوهانِ مَصْقَل، بعد روی آن سوهان مصقل با سمباده - سمباده آهنی نه سمباده چوبی - اوّل با سمباده زبر، بعد هم یک سمباده نرم، بعد هم یک سمباده که این قدر نرم است که مثل کهنه می‌ماند، وقتی که این را می‌کشند روی این آهن، دیگر بعد از این درجات می‌بینید مثل آینه می‌شود، واقعاً مثل آینه می‌شود ها! یعنی در آن آهن سیاه که این بلاها را به سرش آوردید، صورت شما و حتی تخم چشم و مژه‌ها دیده می‌شود.

رومی‌ها روی آن دیوار شروع کردند صیقل دادن و تا توانستند صیقل دادند. بعد از آن روز معینی که

آمدند و پرده را برداشتند، دیدند تمام نقشه‌های آن طرف، اینجا عالی‌تر و جلوه‌اش هم بیشتر است! و اینها برنده شدند. اینها هیچ کاری نکرده بودند ها! هیچ سختی‌ای نکشیده بودند ها! دیدند هر زحمتی آنها کشیدند، اینجا جلوه کرده است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی، دفتر اول:

\*\*\* «ور مثالی خواهی از علم نمان

قصه گو از رومیان و چینیان

\*\*\* چینیان گفتند: ما نقاش‌تر

رومیان گفتند: ما را کر و فر

\*\*\* گفت سلطان: امتحان خواهم در این

کز

شماها کیست در دعوا گزین؟

\*\*\* اهل چین و روم چون حاضر شدند

رومیان از بحث در مکث آمدند

\*\*\* چینیان گفتند: یک خانه به ما

---

خاص بسپارید و یک آن شما

\*\* بود دو خانه مقابل، دربه در

زان

یکی چینی ستد، رومی دگر

\*\* چینیان صد رنگ از شه خواستند

پس

خزینه باز کرد آن ارجمند

\*\* هر صباحی از خزینه رنگها

چینیان را راتبه بود از عطا

\*\* رومیان گفتند: نی نقش و نه رنگ

درخور آید کار را جز رفع زنگ

\*\* در فرو بستند و صیقل می زدند

همچو گردون ساده و صافی شدند

\*\* از دو صد رنگی به بی رنگی رهی است

---

رنگ چون ابر است و بی رنگی مهی است

\*\* هرچه اندر ابر ضو بینی و تاب

آن

ز اختر دان و ماه و آفتاب

\*\* چینیان چون از عمل فارغ شدند

از

پی شادی دهل‌ها می زدند

\*\* شه در آمد دید آنجا نقش‌ها

می ربود آن عقل را و فهم را

\*\* بعد از آن آمد به سوی رومیان

پرده را بالا کشیدند از میان

\*\* عکس آن تصویر و آن کردارها

زد

برین صافی شده دیوارها

\*\* هرچه آنجا دید اینجا به نمود

# صیقل دادن قلب یعنی اعتراف به عبودیت و

## مسکنت

بندگان خدا می روند پیش خدا و می گویند: آخر ما چیزی نداریم، ما مسکنت داریم، ما عبودیت داریم! تو از ما فلان عمل را خواستی و ما به اندازه کم و بیش استعدادمان یک کارهایی کردیم، اما از ما این بر نمی آید؛ اما معترفیم تو آقا هستی و ما بنده، تو مولا هستی و ما عبد. این همان معنای اعتراف بر عبودیت است، این معنا همان صیقل دادن قلب است. وقتی این طور شد، تمام عکس‌های آنجا می آید. خدا می گوید: حالا که این طور است، من هم هرچه دارم می دهم به تو، تو که در مقابل کبریائیت ما نایستادی و در مقابل ما سپر نگرفتی، ما با آدم بی سپر که جنگ نمی کنیم و از او خراج و مالیات نمی گیریم، ما هم سپری نداریم! دلت را پاک کردی؛ تمام انوار ما، اسماء ما و صفات ما همه تجلی می کند در دل خودت، دل خودت را تماشا کن! پس خدا **أَعْظَمُ الْمُتَجَبَّرِينَ** است، اما در مقابل چه؟ فی **مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظْمَةِ**.

---

دیده را از دیده‌خانه می‌ربود»

خدایا حالا که من یقین دارم تو أرحم الراحمین هستی در موضع عفو و رحمت، و أشدّ المعاقین در موضع نکال و نّقت، و أعظم المتجبرین در موضع کبریاء و عظمت، و یقین دارم که این صفات در توست؛ از تو خواهش‌هایی دارم: می‌خواهم با تو بنشینم و صحبت کنم! نگاه کن و بین من چه می‌گویم! می‌خواهم با تو صحبت کنم، تا فردای قیامت نگویی که فلان مطلب را به من نگفت! من دارم به تو می‌گویم ای خدا، نگاه کن! دوتا شاهد هم دارم که در روز قیامت این دوتا شاهد شهادت بدهند.

حالا این را هم داریم بیان می‌کنیم: خدایا، من این‌چنین یقینی دارم به صفات تو؛ حالا که این‌طور است، گوشت را باز کن، من دارم با تو مناجات می‌کنم! مناجاتی که در سرتاسر این دعا بیان می‌کنیم.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ